

## گفتگوی دکتر زری اصفهانی با بیژن نیابتی - بخش اول ، سوم اردیبهشت ۱۳۸۵

س - برنامه سه هفته ارتباط مستقیم شما ، ضمن آنکه در آن مسائل بسیاری طرح و پاسخ داده شد ، با اینحال بدلیل پیچیدگی و تازگی برخی از محورهای مطرح شده سوالات انبوه دیگری را سبب شده است که با استفاده از فرصتی که پیش آمده است ، جمع بندی بخشهایی از آنها را که من خود شخصا دریافت داشته ام با شما در میان می گذارم .

محورهای اصلی بحث شما بطور خلاصه عبارت بودند از استراتژی های کلان " جهان تک قطبی و چند قطبی " ، تضاد اروپا و آمریکا در رابطه با تحولات منطقه خاورمیانه و در راس آن طرح خاورمیانه بزرگ ، بحران های رژیم جمهوری اسلامی ، آلترناتیو مطلوب غرب و آمریکا ، مامشات غرب با رژیم جمهوری اسلامی و دلایل آن و وضعیت اپوزیسیون جمهوری اسلامی و نهایتا راه حل سوم و مکانیزم آن و در همین رابطه ضرورت ایجاد چتر حفاظتی اعم از توده ای و روشنفکری حول جنبش مقاومت مردم ایران . و اما در ابتدای بحثتان راجع به انقلابی بزرگ ، شهید شکرالله پاکنژاد صحبت کردید و گفتید که جای خالی اش هنوز در سطوح رهبری کننده جنبش انقلابی مردم ایران احساس می شود .

دوستی پرسیده است : آیا میان اینهمه شخصیت های سیاسی با سوابق انقلابی و تجربیات خیلی بیشتر از زمان شکرالله پاکنژاد که در طول یک ربع قرن بدست آمده است آیا کسی در حد شکری نیست که بتواند این جای خالی را که شما می گوید پر کند ؟ بخصوص که شما از نقش شکری در ایجاد ائتلاف بین گروه های اپوزیسیون و نیروهای اصلی صحنه سیاسی بعد از انقلاب صحبت کردید . به نظر می رسد که منظور سوال کننده این است که آیا منظور شما از اشاره به شکری نیاز به یک ائتلاف جدید بین نیروهای اپوزیسیون داخل و خارج و بخصوص در شرایط بحرانی فعلی است ؟ و آیا اگر شکری الان زنده بود و یا کسی مثل او الان وجود داشت چه کاری را می توانست انجام بدهد که انجام نشده است و جای خالی اش همچنان احساس می شود ؟

ج - قرار بود سوالات فقط برای شما فرستاده شود . با این حال تعداد زیادی از آنها باز هم اشتباها ! برای من آمده است . به هر حال در رابطه با شکری همانطور که گفته بودم جای خالی او همچنان احساس می شود . این بدان معنی نیست که ما شخصیت سیاسی کم داریم ، زیادی هم داریم ! با اینحال صحنه سیاسی ایران همچنان از " فقط الرجال " رنج می برد . آری شخصیت سیاسی بسیار هست ، " رجل سیاسی " کمیاب است ! آنها که در حافظه تاریخی می مانند و به حرکت تاریخ سمت و سو می دهند ، همین رجالند . در تاریخ معاصر ایران ، این رجال سیاسی از تعداد انگشتان دو دست بیشتر نیستند . برای مثال در میان جبهه ارتجاع ، " قوام السلطنه " یک رجل سیاسی بود و هویدا نه . خمینی یک رجل سیاسی بود و شاه نه . سعید حجاریان یک رجل سیاسی است و خاتمی نه . در جبهه انقلاب و ترقیخواهی هم بجز این نیست . تمام اپوزیسیون را از بالا تا پایین که بگردید دونفر در ابعاد سیاسی و تشکیلاتی " مسعود رجوی " پیدا نخواهید کرد . این اصلا جای خوشحالی نیست . فهم جای خالی " شکری " در این چارچوب میسر است .

و اما در رابطه با ضرورت ائتلاف نیروهای اپوزیسیون در داخل و خارج و نقشی که یک " رجل سیاسی " همچون " شکری " می توانست بازی کند ، راستش نمی دانم که اگر او زنده بود ، چه کار خارق العاده ای می توانست انجام دهد ! چرا که مقوله ائتلاف سیاسی ، بویژه آنکه دامنه اش شامل داخل و خارج هم بگردد ، یک ربط مستقیمی با معادله " تعادل قوای سیاسی " دارد و نه صرف وجود شخصیتهای استخواندار سیاسی . برای مثال خمینی موقعی موفق به تحقق بخشیدن به شعار کذابی " همه با من " شد که " تعادل سیاسی " به لحاظ داخلی و بین المللی به سود او به لحاظ کیفی چرخیده بود . تفاوت عمده میان " کوتوله های سیاسی " که در طول تاریخ معاصر ایران بوفور یافت می شوند و امروز بیش از هر زمان دیگر ، با " رجال سیاسی " که انگشت شمارند ، بیشتر در تشخیص صحیح موقعیتهای مناسب ، فهم " سرفصلها " و " شکار لحظه " هاست .

س - با این حساب آیا پاسخ نگرفتن طرح " جبهه همبستگی ملی " را هم می توان در همین کادر بررسی کرد ؟

بله همینطور است ! تصور نیروهای شناسنامه دار صحنه سیاسی ایران در مقطع اعلام این طرح این بود که طرح مذکور را مجاهدین و شورا از " موضع ضعف " مطرح کرده اند ، چرا که تعادل قوای آنروز بر علیه آنان در تغییر و تحول بود . این یک اشتباه فاحش بود .

س - یعنی تعادل قوا بر علیه مجاهدین در تغییر نبود ؟

چرا ، بود ! ولی اعلام طرح از " موضع ضعف " نبود . از " موضع ضرورت " بود . علاوه بر این اگر قرار بر این باشد که نه از منافع فردی و گروهی بلکه از منافع خلق و انقلاب بچینید ،

یعنی از یک موضع مسئولانه با مسائل برخورد کنید، آنوقت در اینگونه سرپیچهای تاریخی مثل امروز، اصلاً نمی‌توانید تعادل قوایی موضع بگیرید. سؤال مشخص اینست:

آیا در شرایط خطیر کنونی، تشکیل یک جبهه وسیع از مجموعه نیروهایی که به جمهوریت و سکولاریزم نظام آتی الزام دارند و در مقابل تمامیت نظام کنونی هم قرار دارند، یک ضرورت هست یا نیست؟

آیا بدون حضور بزرگترین، سازمانیافته‌ترین و فداکارترین نیروی اپوزیسیون رژیم "جمهوری اسلامی" یعنی "مجاهدین خلق ایران" اصلاً می‌توان سخن از یک ائتلاف وسیعی گفت که بتوان تاثیرگذاری تعیین‌کننده بر روند تحولات پیچیده در راه را نیز داشته باشد؟

آیا اگر استکبار! جهانی تصمیم خود مبنی بر "تعویض رژیم" را به مرحله اجرا گذاشت، منتظر تشکیل جبهه نیروهای ترقیخواه و انقلابی جامعه خواهد شد و یا از بالای سر ما (همه ما)، "آلترناتیو مطلوب" را دست‌سازی خواهد کرد؟

بنابراین اگر نخواهیم که تماشاگر روند خود بخودی اوضاع بمانیم، اگر شکل‌گیری یک ائتلاف وسیع مداخله‌گر را ضروری تشخیص داده باشیم و اگر حضور تمامی نیروهای سکولار، جمهوریخواه و ضد تمامیت رژیم در "جبهه" مذکور را نیز الزامی بدانیم، پس می‌بایستی که در پذیرش دعوت مجاهدین کوچکترین درنگی نمی‌کردیم. تازه اگر همان تحلیلهای صدمن یک‌غازی را هم که دعوت مجاهدین را از "موضع ضعف" قلمداد می‌کردند بپذیریم، از قضا به لحاظ سیاسی و در چارچوب همان معادله سرد و بی‌روح "تعادل قوا" باز هم عاقلانه! آن بود که آن دعوت پاسخ می‌گرفت. چرا که از یک طرف ضعیف‌تر و بیشتر می‌شد امتیاز گرفت تا یک طرف سیاسی قدرتمندتر!

اگر چه همان موقع هم گفته بودم که اصلاً امکان ندارد یک نیروی جدی و مسئول از موضع ضعف وارد ائتلافی شود که می‌تواند هژمونی را بسادگی به زیر علامت سؤال ببرد! آنهم نیرویی مثل مجاهدین که در این مقوله مشخص حاضرند سر را بدهند و هژمونی را نه! بیشتر بارها گفته‌ام که پیش‌شرط سالیان "وزارت خارجه آمریکا" برای آغاز دیالوگ با سازمان مجاهدین هم به غیر از نفی مبارزه مسلحانه از سوی آنان، یکی هم همین "تقسیم هژمونی" با عناصر سرسپرده وابسته به خودش توسط مجاهدین بود. امری که حتی با گذاشتن نام مجاهدین در لیست تروریست‌شان در سال ۱۹۹۷ هم موفق به تحمیل آن به مجاهدین نشده بودند.

س - پس اینطور که شما می‌گویید، اتهامی که اضعاد مجاهدین مبنی بر قدرت طلبی آنان وارد می‌کند، می‌تواند درست باشد؟

ج - اگر منظور خواست بلاواسطه "تصاحب قدرت سیاسی" باشد، این اتهام وارد است! ولی باید بلافاصله پرسید که کدام نیروی سیاسی جدی، در کدام گوشه گیتی است که بدنبال تصاحب قدرت سیاسی نباشد؟ اصلاً مگر "موضوع سیاست" چیزی به جز تصاحب قدرت سیاسی است. بقیه مسائل که تعارفات روشنفکری صرف است. آنکسی که یک نیروی سیاسی را به خاطر تلاش در جهت تصاحب قدرت سیاسی تخطئه می‌کند یا شاراتان است و یا در بهترین حالت هیچ چیز از سیاست نمی‌فهمد!

ولی اعتقاد به ضرورت هژمونی "عنصر دمکراتیک - انقلابی" اصلاً ربطی به مقوله قدرت طلبی و یا دیکتاتوری مجاهدین ندارد! از درون تحلیلی بیرون می‌آید که مرحله انقلاب را "مرحله انقلاب دمکراتیک" ارزیابی می‌کند و پیروزی آنرا در گرو هژمونی همین "عنصر دمکراتیک - انقلابی" می‌داند.

س - آیا این عنصر "دمکراتیک - انقلابی" فقط شامل مجاهدین است؟

به هیچ وجه. تمامی چی غیر مذهبی و خورده بورژوازی رادیکال و دمکرات را هم شامل می‌شود. آنچه که امکان حضور در رهبری یک انقلاب دمکراتیک را ندارد بورژوازی در تمامیت آن است. (برخلاف انقلابات بورژوا دمکراتیک) چه رسد به حضور بورژوازی ضد انقلابی وابسته که در

واقع همین هم مشخصا در رابطه با " شورای ملی مقاومت " خواست همیشگی آمریکایی ها بوده است. در همین رابطه هم هست که در غیاب یک " چپ مارکسیستی " سازمانیافته و تاثیر گذار در درون شورای ملی مقاومت ، رسالت حراست از هژمونی این " عنصر دمکراتیک - انقلابی " بر دوش مجاهدین سنگینی می کند . نقش ویژه " شکری " و خلاء او در این نقطه است که رخ می نماید .

س - برگردیم به طرح جبهه همبستگی ملی . گفتید که بی پاسخ گذاشتن این طرح از سوی نیروهای شناسنامه دار صحنه سیاسی ایران یک اشتباه فاحش بود . چرا ؟

ج - در سلسله مقالات " تحلیل راه " و در مبحث " تاکتیک های مجاهدین " بطور مفصل بدان پرداخته ام . از جمله اشاره داشته بودم که :

" اعلام " جبهه همبستگی ملی " ، اولین تاکتیک مجاهدین برای خروج از ایزولاسیون داخلی و بین المللی بود . تا آنجایی که به مجاهدین برمی گشت مضرات تشکیل " جبهه همبستگی " بسا بیشتر از منافع آن بود . این را فقط کسانی می فهمند که با گوشه ای از جریاناتی که در فاصله سالهای ۶۰ تا ۶۴ در کادر " شورای ملی مقاومت " اتفاق افتاد و میزان انرژی سیاسی و تشکیلاتی هنگفتی که بطور روزمره از رهبری مجاهدین می گرفت ، آشنا بودند . به عبارت دیگر صرف تشکیل جبهه مذکور می توانست تبدیل به کابوسی برای مجاهدین گردد .

منافع آن اما تماما متوجه مردم ایران و نیروهای سیاسی گوناگون آن بود . کوتوله های سیاسی اما ، این فرصت تاریخی را جدی نگرفتند و اعلام " جبهه همبستگی " را دلیل ضعف مجاهدین قلمداد کرده و با سکوتی نسبی از کنار آن گذشتند .

..... مجاهدین به خوبی می دانستند که از این نیروها در راستای تشکیل جبهه همبستگی آبی گرم نخواهد شد . جدای از آن از آغاز هم مشخص بود که بر زمینه رابطه خصمانه ای که با بیرون " شورای ملی مقاومت " وجود داشت ، چه پاسخی را می شد انتظار کشید . با این تاکتیک اما توپ دیگر به زمین حریفان انداخته شده بود . از آن به بعد می شد که بی هیچ سرمایه گذاری تشکیلاتی ، سود سیاسی آن را نصیب خود کرد . از آن به بعد دیگر کسی نمی توانست در سطح بین المللی به مجاهدین اتهام توتالیتریسم و تکروری بزند .

اعلام " جبهه همبستگی ملی " برای طرفهای خارجی که از مجاهدین " تقسیم قدرت " را خواستار بودند ، اعلام آمادگی برای تقسیم هژمونی بود . در عین حال فرصتی یگانه برای نیروهای سیاسی شناسنامه دار صحنه سیاسی ایران هم بود تا " مجاهدین خلق ایران " را در راستای پایه گذاری یک ساختار دمکراتیک در فردای آزادی ایران به چالش بکشند ، اگر که همراه با شناسنامه هایشان ، به اندازه دانه " جویی " مسئولیت نیز به همراه خود به خارج کشور آورده بودند . چرا که اگرچه اعلام آن جبهه بیشتر مصرف خارجی داشت ، با اینحال تردید نباید داشت که مجاهدین در تشکیل آن اگر که پاسخ می گرفتند ، بغایت جدی بودند . امروز دیگر ، مجاهدین کمتر از " جبهه همبستگی ملی " یاد می کنند و بیشتر روی " شورای ملی مقاومت " تاکید دارند ، هر چند که کارت جبهه همبستگی برای بازی در پروسه انتقال قدرت در آینده را نیز همچنان در دست خواهند داشت . "

از سری مقالات تحلیل راه ، بخش دوم ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۴

می خواهم بگویم که جدای از آنکه خود مجاهدین چه اهدافی را در این رابطه دنبال می کرده و می کنند ، تا آنجا که به منافع مشخص انقلاب و مصالح عالیه مردم ایران بر می گردد ، مسئله جبهه و ضرورت وجودی بی چون و چرای آن چه در شرایط فروپاشی رژیم " جمهوری اسلامی " و چه در آستانه تغییر رژیم سیاسی ایران ، بزرگترین و تعیین کننده ترین عامل حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران می باشد ، جبهه ای که در محور آن بی تردید " مجاهدین خلق ایران " می بایستی که قرار گرفته باشند . جریانی که با اتکاء به یک نیروی مسلح سازمانیافته و آماده پرداخت بها یعنی " ارتش آزادیبخش ملی ایران " بالاترین تضمین جلوگیری از یک جنگ داخلی محتمل ، بدون دخالت نیروهای بیگانه ، در یک آینده نزدیک می باشد .

در این مورد سوالات زیادی ، علاوه بر آن بخشی که احتمالا برای شما هم فرستاده شده ، برای خود من هم آمده است . البته این مسئله بسیار مهمی است که پیشنهاد می کنم در مبحث " راه حل سوم " که جزو محور هایی است که در بالا اشاره کرده اید ( و شاید هم مهمترین محور آن ) به آن بپردازم . فقط یک چیز را که قبلا هم گفته ام می خواهم دوباره تکرار کنم :

باور کنید که مسئله تسلیح دوباره ارتش آزادیبخش ، ساده ترین مشکلی است که باید از سر راه برداشته شود . مشکل اساسی که ابتدا به ساکن می بایستی حل شود و حل بقیه مسائل ( از جمله مسئله سلاح نیز ) ، تماما معطوف به آن است ، مشکل سیاسی است و لا غیر ! دیروز هم همین مشکل بود ، امروز هم . یعنی اول از همه باید نفس مداخله تعیین کننده ارتش آزادیبخش در رابطه با مقوله " تعویض رژیم " از زیر علامت سوال بیرون بیاید ، بقیه مسائل بی تردید بسرعت باد و برق حل شدنی است !

### س - منظورتان از " مشکل سیاسی " چیست ؟

منظورم این است که ابتدا به ساکن می بایستی آکتورهای عمل کننده در رابطه با مسئله " تعویض رژیم سیاسی ایران " و در رأس همه دولت ایالات متحده آمریکا ، در رابطه با استفاده از " عنصر داخلی " به اجماع رسیده باشند .

س - پرسش بعدی در رابطه با تضاد اروپا و آمریکا بر سر منطقه خاورمیانه است و اینکه هر کدام سهم خودشان را در آنجا و بخصوص در ایران می خواهند . پرسش این است که با توجه به چنین تضادی ، آیا اروپا ممکن است زیر بار تغییر رژیم برود ؟ و آیا احتمال آن نیست که با توجه به خطراتی که تغییر رژیم در ایران می تواند در جهت تسلط آمریکا بر خاورمیانه و از بین رفتن منافع اروپا داشته باشد ، اروپا با همین رژیم به نحوی سازش کند و زیر بار فشار بر ایران نرود ؟ در چه صورتی اروپا با آمریکا در تصمیم بر سر تغییر رژیم هماهنگ می شود ؟ و با چه تضمینی این همه سرمایه گذاری و منفعی را که در ایران دارد به خطر می اندازد ؟ اصلا ماهیت این تضاد چیست ؟

ج - اشتباه عمده ای که در این پرسش است ، داده شدن یک نقش تعیین کننده به اروپا در رابطه با مسئله ایران است . اگر مبنای تحلیلتان را اینگونه بگذارید ، دیگر به همان نتیجه و تحلیلی نخواهید رسید که رژیم " جمهوری اسلامی " بدرستی رسیده است . منظورم این است که خود رژیم هم که بگونه ای تنگاتنگ درگیر تعامل با اروپا بوده و هست و بهتر از من و شما هم با ماهیت نیروهای عمل کننده در سطح بین المللی آشنا می باشد ، به این نتیجه رسیده است که بر روی تضادهای چین و روسیه و اروپا با ایالات متحده اگرچه حساب می توان کرد اما تکیه کردن بر آنها اشتباهی استراتژیک است . به عبارت ساده تر " طرف اصلی " و عنصر تعیین کننده به لحاظ خارجی ، چه برای رژیم و چه برای ما ، آمریکاست و نه اروپا و دیگران ! ضمن اینکه اصلا ماهیت تضاد اروپا با آمریکا هم هرگز سمت و سوی آنتاگونیستی و لاینحل نیز نمی تواند پیدا کند . یعنی آنکه سلسله تضادهای موجود میان اروپا و ایالات متحده آمریکا را ( که البته بسیار هم جدی هستند ) تنها در کادر تضادهای درونی سرمایه داری تکامل یافته و بر سر عقل آمده ای ، می توان تبیین کرد که در اساس سمت و سوی به تعارض کشیده شدن نداشته و خصلت سازشکارانه دارد .

حالا اگر " معضل ایران " را نه مستقل از پارامترهای جهانی و بصورتی انتزاعی بلکه در کادر یک استراتژی کلان تر نگاه کنیم ، پاسخ به پرسش بالا ساده تر خواهد بود . به عبارت دیگر اگر " نظریه " من در رابطه با تنوری " جنگ جهانی چهارم " که پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فورموله کرده ام ، درست باشد ( صرفا در عالم فرض ! ) بنابراین مطابق این نظریه اولا :

هدف " جنگ چهارم " ، ابر قدرت آینده ، یعنی " جمهوری خلق چین " می باشد .

ثانیا : ابزار مهار قدرتهای مدعی مثل اروپا ، چین ، روسیه ، هند و ژاپن ، تسلط بر منابع انرژی خاورمیانه به منظور کنترل بهای انرژی در بازارهای جهانی می باشد .

ثالثا : ایران بدلائل عدیده ایدئولوژیکی و ژئوپلیتیکی ، محور جنگ چهارم بوده و در همین رابطه نیز همانگونه که بارها گفته ام ، بدون حل مسئله " رژیم سیاسی ایران " امکان پیروزی طرح " خاورمیانه بزرگ " از اساس منتفی است .

با این حساب اگر این تحلیل درست باشد ، پس موافقت و یا مخالفت اروپا و نه تنها اروپا که وتوی چین و روسیه در شورای امنیت نیز تأثیر تعیین کننده ای در روند تغییر رژیم ، نخواهد داشت . بیاد دارید که در رابطه با تهاجم نظامی به عراق نیز ، فاکتور چین و روسیه بکنار ، حتی وتوی فرانسه و مخالفت آلمان نیز جلوی بنیادگرایان یهودی - مسیحی حاکم بر دستگاه حاکمه آمریکا را نگرفت !

بنابراین همانگونه که حدود دوسال پیش در مصاحبه ای با خود شما تاکید کرده بودم ، اوضاع و احوال ، به هر طرف که بچرخد ، درگیری نظامی اجتناب ناپذیر است . آنروزها طرفداران نظریه امکان سازش با " جمهوری اسلامی " بسا بیشتر از امروز بودند و بازار معامله و مراوده همین اروپا با دولت مدره ! خاتمی هم براه بود .

س - پس شما جنگ را می بینید ؟

جنگ را پس از ۱۱ سپتامبر می دیدم ! شرایط بسیار خطیر و هول انگیز است . در همان آذر ماه ۸۳ که " چشم انداز " را می نوشتم ، هشدار داده بودم که ایران آبستن تحولاتی است که شاید بسیار خونین باشند !

پایان بخش اول ، سوم اردیبهشت ۱۳۸۵